

کتابهای طلایی

atige.ir

۱۵

اسپارتاکوس



atige.ir

وب سائتی
متناوت



چاپ سپهر





غلامان جنگجوی پرورش یافته «اسپاب بازی» اربابان نشان بودند؛ تا آنکه مردی بنام «اسپارتا کوس» بخاطر رهائی آنها قیام کرد.



- شورش آغاز میشود
- استراحت گلادیاتورها
در این داستان ماجراهای : - حمله به کاروان
- محاصره سپاه اسپارتا کوس
- و
را خواهید خواند.

چاپ اول ۱۳۴۲

چاپ دوم ۱۳۴۴



سازمان کتابهای طلایی

وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

atige.ir

چاپ سپهر
وبسایتی
متفاوت



۹: شورش آغاز میشود



در خارج از دیواری که حیات
مدرسه گلادیاتورها را احاطه کرده
بود، نگهبانها قدم می زدند

و گاه گاه با یکدیگر صحبت میکردند. صحبتهای آنها معمولی و
مربوط بوضع زندگیشان بود. در تمام کاپوا آنها تنها کسانی بودند

که صبح زود از خواب بیدار میشدند و
بکاریکنواخت و سخت نگهبانی میپرداختند.
اما بقیه مردم تا نزدیکیهای ظهر در
خواب بودند و حتی گلادیاتورها هم،
در داخل مدرسه، استراحت میکردند
و خود را از زیر نور سوزاننده آفتاب
کنار میکشیدند.



رم، فاتح دنیای باستان و صاحب
امپراطوری بزرگ، يك برده زنجیر
گسسته را در برابر خود دید.....



... هرگز سزای آنکس بود که علیه
پیا میخواست!

این وضع همیشه و همه روز ادامه داشت ، وضعی که بطور خلاصه عبارت بود از :



- تمرین یکنواخت
گلادیاتورها ،
نگهبانی طاق فرسای
نگهبانان واستراحت
جمعی برگزیده !
و این خود سکوتی
را بوجود آورده
بود ، که صبح یکی
از روزها ، بوسیله

صدای پائی که از میان گرد و خاک شنیده شد ، از میان رفت .

در نزدیکی یکی از نگهبانها مردی که هیچکس متوجهش نبود ، از روی دیوار سرك میکشید و آنطرف را نگاه می کرد . آن مرد تراسی غول پیکری بود که در یکی از جنگها اسیرش کرده و او را به عنوان برده فروخته بودند .

تراسی غول پیکر نگهبانی را که در نزدیکی او قدم می زد زیر نظر داشت و همینکه نگهبان پائین پای او رسید ، تراسی بالای دیوار پرید ، سپس مانند گربه ای وحشی خود را بروی او انداخت .



صدائی در گلو
خفه شد و آنوقت

سکوت همه جا را گرفت ؛ اما این سکوت مانند گذشته نبود . - بلکه غوغای نهفته ای بود که پایه های امپراطوری عظیم رم را بلرزه در آورد .



اسپار تا کوس گریخته و
سربشورش برداشته بود . بردگان
دیگر هم راه او را دنبال کردند .
مرد غول پیکر ، با
سرعت بطرف دروازه كوچك
مدرسه رفت و موقعی که سرگرم
گشودن قفل آن بود ، چند نفر
از نگهبانها که متوجه خطر شده
بودند ، خود را باو رسانیدند .

جنگ شدیدی بین آنها در گرفت ، نگهبانها کاملاً مسلح و آماده بودند و اسپار تا کوس بدون سلاح بود . اما این امر نمیتوانست برای تراسی موضوع مهمی باشد . او با هر جهشی که میکرد ، یکی از آنها را به زمین میانداخت و سراغ دیگری میرفت . عاقبت فرصتی پیدا کرد و دروازه را گشود در ظرف چند دقیقه همه یارانش باو پیوستند .

فراغت یافت و نشست و به شعله‌های آتش چشم دوخت و در فکر فرو رفت .
در اطراف او، افسران سپاه بردگان حلقه زده بودند و یکی پس
از دیگری از اسپار تا کوس می‌پرسیدند :

- «فکر میکنی تعقیبمان کنند؟»

- «آیا از لژیونها کمک میگیرند؟»

- «آنها پیروز میشوند؟»

- «ما پیروز می‌شویم؟»

- «برای بدست آوردن اسلحه چه باید کرد؟»

- «....»

او برای همه سؤالات جوابی حاضر داشت و جوابها آنقدر قانع
کننده بود که بآنها قوت قلب بخشید و بعد همه باخاطر آسوده باستراحت
پرداختند.

قبل از سپیده دم اسپار تا کوس نگهبانها را عوض کرد و بجای آنها
نگهبانهای دیگری گذاشت و خود ، بهمراهی دوتن از یارانش در کنار
جاده نشست و دستور داد که بقیه بخندقها بروند و یا در انبوه بوته ها
پنهان شوند .

۳- : حمله به کاروان ♦

چند دقیقه گذشت ، يك قطار ارايه كه هريك را چند گاو میش
می کشید از دور نمایان شد
نگهبانها بر سر پستهایشان مستقر شدند . اسپار تا کوس



آنها طبق دستور اسپار تا کوس اسلحه نگهبانها را گرفتند و در
حالی که بصورت دسته های سه نفری پخش می شدند ، از میان شهر خفته
کاپوا گذشتند و خود را بخارج شهر رسانیدند .

۲- : استراحت گلاویاتورها ♦

شب هنگام ، این گروه مصمم ، که برای جنگ در راه حفظ
آزادی خود آماده شده بودند ، از شهر کاپوا فاصله زیادی داشتند .
آنها دسته دسته دور خرمینهای آتش نشستند و غذای نامطبوعی
را ، که از مدرسه بسا خود آورده بودند ، بطور مساوی بین هم قسمت
کردند .

اسپار تا کوس هنوز ، مانند روزهای سپاهیگریش قوی و جسور
بود . از کنار خرمینهای آتش میگذشت ، افسران سپاهش را انتخاب
میکرد و باطراف اردو نگهبان میفرستاد .

نگهبانها بر سر پستهایشان مستقر شدند . اسپار تا کوس

قطار ارابه‌ها نزدیک آنها رسید. ارابه‌ها را عده‌ای لژیونر احاطه کرده بودند.

لژیونرها آرام و بیخیال پیش می‌آمدند و نیزه‌های بلندشان را آزادانه در دست داشتند.

وقتی که اولین ارابه رسید، اسپارتا کوس و آن دونفر دیگر، از جایشان بلند شدند و جلوی آنها گرفتند: همه ارابه‌ها پشت سر هم توقف کردند.

کهنه سرباز پیری که راننده ارابه اولی بود گفت:

«بنام ژوپیتتر، از جلوی راه ما کنار بروید!»

وقتی که ارابه ران دید که کسی بحرف او اعتنائی نمی‌کند دست بشمشیر برد و اضافه کرد:

«باشما هستم! گفتم کنار بروید، این ارابه‌ها عازم کاپوا هستند!»

وقتی که اسپارتا کوس اسم کاپوا را شنید گفت:

«ما بتازگی از آنجا آمده ایم. دیروز عده‌ای برده از مدرسه گلا دیاتورها فرار کردند!»

سرباز پیر کمی سست شد و گفت:

«این خبر، چند ساعت پیش، بوسیله فرستنده آفتابی بما رسید

تا بحال حتماً رم از شورش و فرار برده‌ها خبردار شده!»

مطابق میل و انتظار بود! اسپارتا کوس باطراف

خود نظری انداخت و بعد همانطور که ایستاده بود برگشت و دستش را بلند کرد، این علامتی برای یاران پنهان شده‌اش بود. در ظرف چند دقیقه همه آنها از مخفیگاه‌هایشان خارج شده، بطرف ارابه‌ها هجوم بردند و ارابه‌ها بارهای خود را تسلیم کردند.

در میان بارها برای همه غلامان اسلحه وجود داشت و بار یکی از آنها هم قطعات بزرگ پنیر، رشته‌های سیر و پیاز و مقدار زیادی نان گندم و کوزه‌های شراب بود.

پس از آن، اسپارتا کوس که همه چیز را مطابق میل و منظورش میدید، بسپاه خود دستور حرکت داد. و آنها در حین راه رفتن مشغول خوردن غذا شدند و نگهبانها و پیشقراولان هم در اطراف سپاه به انجام وظیفه مشغول بودند. آفتاب با همه شدت خود میتابید و غلامان در بند کشیده دیروز مانند عقاب، عقاب‌های آزاد شده، بسوی مقصد بسی - پایانشان حرکت می‌کردند.

با اینهمه، تراسی غول پیکر هرگز نمی‌توانست انتظار داشته باشد که آنها بزودی سربازان کار کشته‌ای از آب در آیند و نظم و ترتیب لازم را بپذیرند اما همواره آنها را از تنبلی دور نگه میداشت و بجانب آینده رهبریشان می‌کرد.

هر چه زمان پیشتر می‌رفت غلامان محکمتر قدم بر می‌داشتند تا آنجا که رفتنشان بشکل رژه در آمد و این هنگامی بود

که مقصدشان قلعه بلند کوه وزوا از دور نمایان شد .

آنها هنوز تا وزوا فاصله زیادی داشتند ولی صبح روز بعد در پای آن بودند و بلافاصله شروع بیالا رفتن کردند .

وقتی که یکی از یاران اسپار تا کوس خسته میشد او به ادامه راه وادارش میکرد ، باین شکل که گاه در یکطرف بیکی خشونت نشان می داد و گاه در طرف دیگر بیکنفر میخندید ، اما در همه حال هدف او رساندن آنها بیالای کوه بود .

در انتهای دامنه های سر سبز ، در محلی که سبزه ها و علفهای خود را به تخته سنگهای ویران شده میدادند اجازه استراحت داده شد . بعد آنها بقسمتهای مرتفعتر رفتند و عاقبت بمحل سنگی مسطحی رسیدند و آنجا را برای ماندن انتخاب کردند .

آنوقت اسپار-
تا کوس ، در
قسمت های
پائینتر ، در
گذر گاه -
های سنگی
که بمحل

اطراف سپاهش منتهی میشد نگهبانهای گماشت .

از آن ببعد آنهائیکه کار نگهبانی نداشتند تقریباً همه اوقاتشان بآموختن فنون جنگاوری میگذشت و هر روز اسپار تا کوس ساعت های متمادی وقتش را صرف آموزش آنها میکرد ، با این همه همیشه مراقب دشت و دامنه زیر پایش بود .

يك وقت اسپار تا کوس بر حسب تصادف درخشش ضعیفی را در آسمان مشاهده کرد و فهمید که از فرستنده آفتابی لژیونر هاست و این علامت آن بود که آنها بمحل سپاه بردگان پی برده اند .

رم میخواست مقام خود را در دنیای آن روز حفظ کند : از اینجهت ناچار بود که شورش بردگان را بخواباند ، بردگان



۵-: آغاز حمله لژیونرها ♦

حمله آغاز شد. لژیونرها با صفوف فشرده از دامنه بالا رفتند و در محل تیررس سنگر گرفتند. و بعد نیزه هایشان را مانند بارانی هواناك بطرف سنگرهای بردگان پرتاب کردند اما تلاش آنها بیهوده بود و نیزه هایشان همه بسنگهای اطراف سنگرهای سپاه اسپار تا کوس میخورد و بر زمین میافتاد.

در مرحله دوم لژیونرها پیشتر رفتند، تا خود را برای جنگ تن بتن آماده کنند. کوهستان در زیر پای آنها میلرزد. لحظه‌ای بعد دیواری از نیزه و شمشیر در برابر سپاه بردگان بوجود آمده بود. در تمام این مدت سپاهیان اسپار تا کوس بالای سر لژیونرها در سنگرهای خود آماده بودند انتظار می کشیدند و با زیرکی و هوشیاری حرکات آنها را زیر نظر داشتند.

۶-: حمله متقابل ♦

سرانجام اسپار تا کوس بر روی صخره‌ای ظاهر شد، و شمشیرش را بالا گرفت و چند لحظه بهمان حال ایستاد. بعد دستش را با سرعت پائین آورد، با این علامت بردگان هجوم خود را آغاز کردند.

نیز خواهان امتیازاتی بودند که گروهی از یارانشان برای بچنگ آوردن آن اقدام کرده بودند و خبر اقدام آنها هر دو طرف را بجنبش و تکاپو واداشته بود.

هر شب بردگان برای پیوستن سپاه اسپار تا کوس به وزوا میآمدند و با آنها ملحق میشدند و هر کس با آنجا میرسید ابتدا او را برای تحقیق نزد اسپار تا کوس میبردند، بعد باو غذا می دادند، سپس بر حسب استعدادش مأموریتی باو محول میشد.

۴-: محاصره سپاه اسپار تا کوس ♦

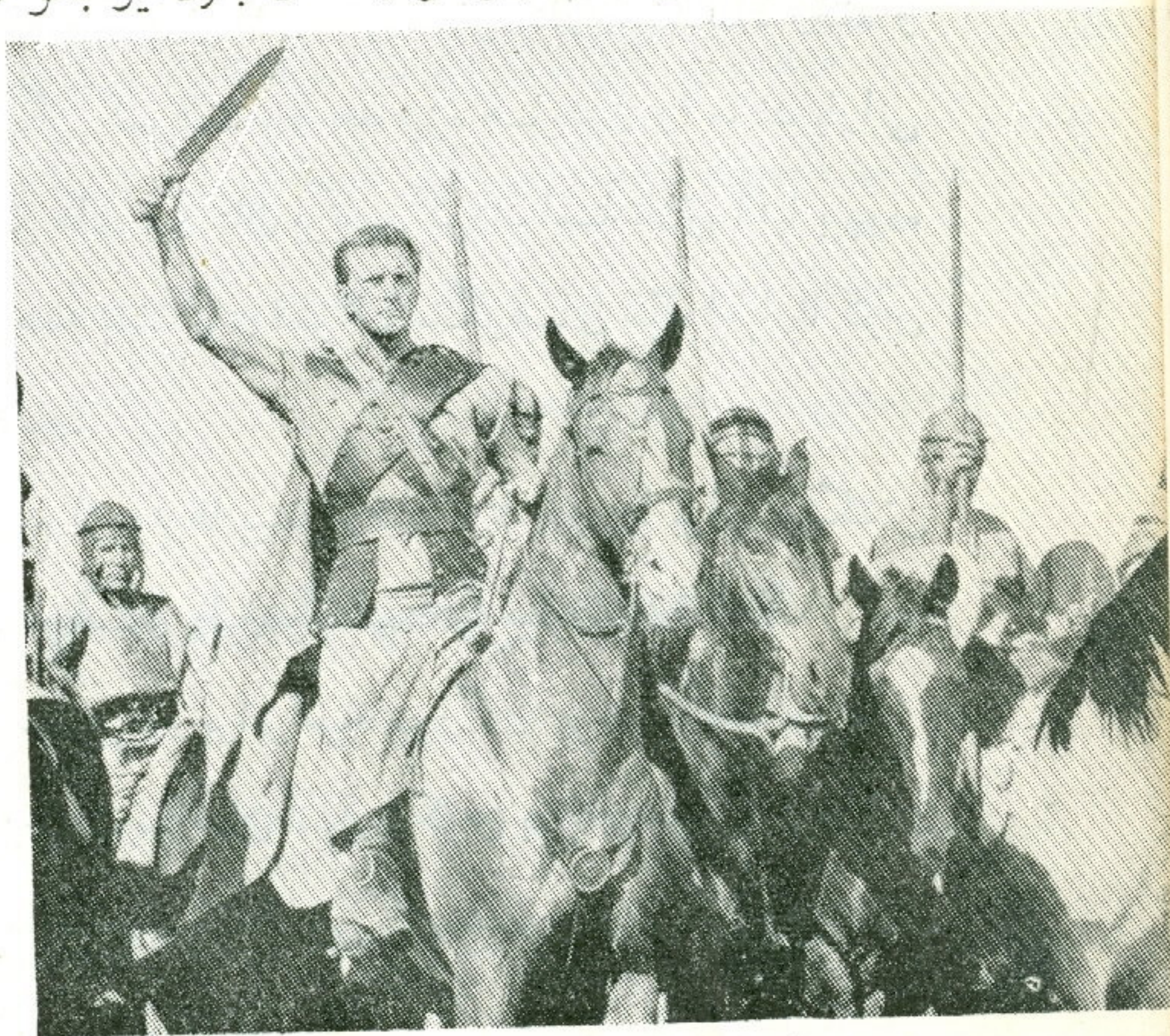
لژیونرها رسیدند و محاصره را آغاز کردند اما برای اسپار تا کوس و یارانش، شروع این محاصره غیر منتظره نبود؛ زیرا قبل از رسیدن آنها ابرهائی از گرد و غبار ورودشان را اعلام کرده بود. در اینوقت اسپار تا کوس بارایش قوا پرداخت و به ذخیره غذائی سرزد و سپاهش را برای مقابله آماده کرد.

لژیونرها در دامنه، پائین پاشای سپاه غلامان چادر زدند و افسران شان بگروههای متعدد تقسیم شده، بتماشای وضع و موقعیت قوای اسپار -

آنها از سنگرهای خود بیرون بیرون ریختند و در حالیکه پشت به صخره‌های سخت وزوا داشتند بطرف لژیونرها یورش بردند.

وقتی که هجوم بردگان شروع شد، پاره سنگ‌های بزرگ و کوچکی که بر سر راهشان بود نیز بحرکت درآمده، بارانی

از مرگ بر سر لژیونرها ریختند. آنها همه چیز را خرد و نابود می کردند. هیچ نیروئی هم نمیتوانست از حرکت بازماند. دارد؛ تا به پائین کوه می رسیدند و در آنجا توقف می کردند. بعضی از



سنگها هم بهوا پرتاب میشدند و از بالای سر لژیونرها میگذشتند و به آنها آسیبی نمیرسانیدند، اما کارشان بیشتر شکستن، کشتن و خرد کردن، سپس در کناری افتادن بود.

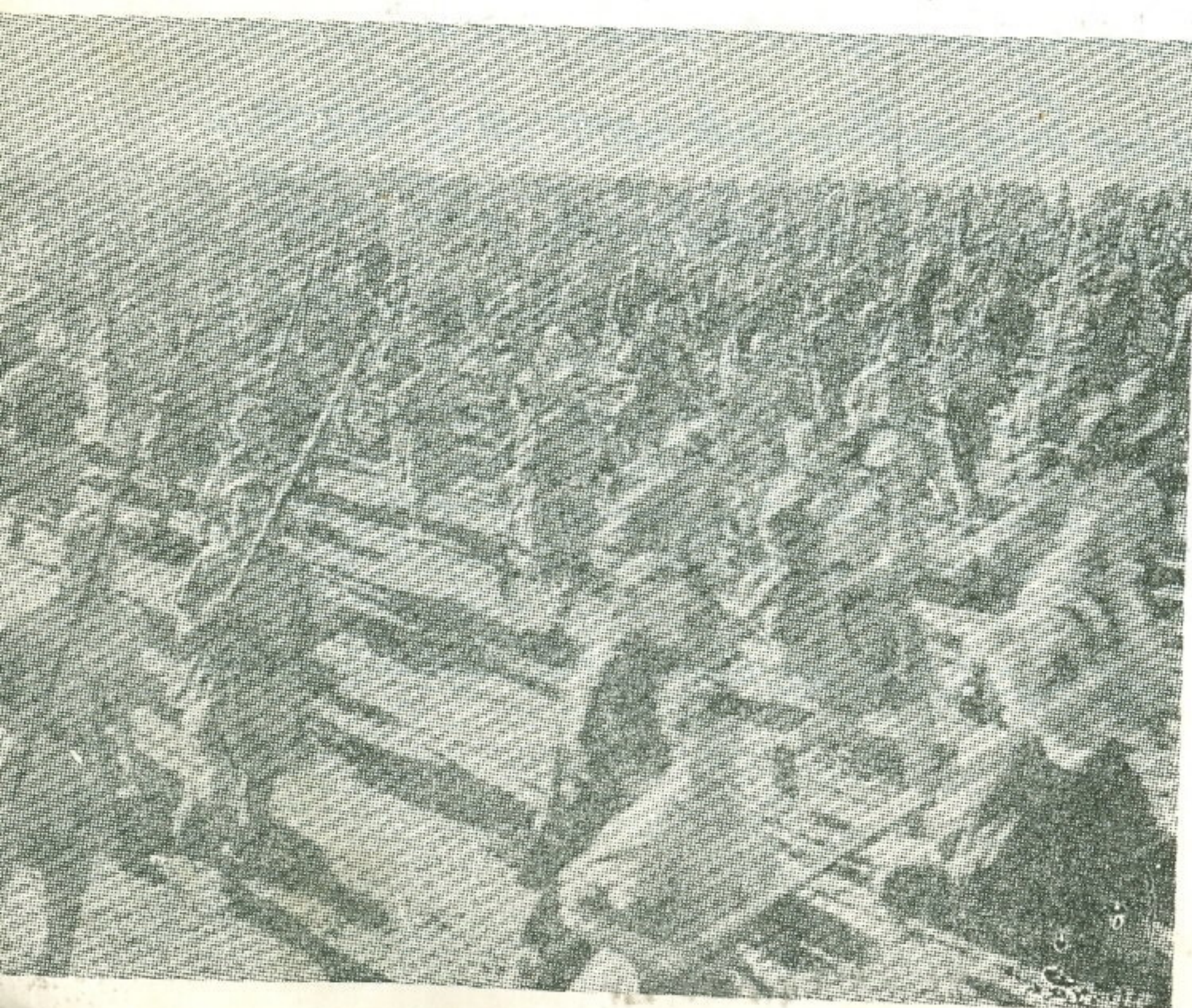
در گیلو دار این حوادث، بردگان فریاد کنان بر سر لژیونرها می ریختند و شمشیرها، نیزه ها، چماقها و چنگکهایشان را علیه آنها بکار میبردند.

زمانیکه این اتفاقات پایان رسید. لژیونرها، که تلفات زیادی داده بودند، برگشتند و بطرف چادرهایشان عقب نشینی کردند و بردگان هم که از پیروزی غیرمنتظره خود سرمست شده بودند، به شادی ورقص و مسخره کردن آنها پرداختند. و بعضی از آنها هم بطرف آن عده از لژیونرهای که هنوز نتوانسته بودند خود را بداخل چادرهایشان برسانند، قله سنگ پرتاب کردند؛ تا وقتی که اسپار تا کوس دستور داد که از این کار دست بردارند.

۲ :- بازگشت به اردوگاه

بردگان باردوگاه خود برگشتند و بانتظار جشن پیروزی نشستند، باستراحت مشغول شدند. ساعتها گذشت، از جشن پیروزی خبری نشد و همه از این

که در این مورد دستوری نمیرسید بنای شکوه و شکایت را گذاشتند. ناگهان در میان آنها این موضوع



۸- : حمله دوباره ♦

در آنروز ، لژیونرها ، دو بار دیگر حمله کردند و هر دو بار تلفات زیادی داده ، مجبور بعقب نشینی شدند .
در این حملات ، سپاه اسپار تا کوس نه تنها صدمه‌ای ندید بلکه هر بار غنائم زیادی هم بدست آورد و خود را بیش از پیش تقویت کرد .

شب فرا رسید . طرفین بجمع آوری کشته شدگان خود پرداختند پس از آن ، اسپار تا کوس برای بار چهارم ، یاران خود را مجبور کرد که سنگرهایشان را از سنگ پر کنند و برای مقابله آماده شوند .
اگر چه ، بعد از آنهمه جنگ و جدال ، اجرای این دستور سخت و ناگوار بود ؛ ولی بردگان وظیفه خود را بخوبی انجام دادند و بداخل سنگرهایشان رفتند و بمراقبت مشغول شدند .

روز بعد بدون هیچ حادثه‌ای گذشت . دو روز دیگر هم از حمله و هجوم خبری نبود . و در تمام این مدت غلامها از سنگرهایشان تکان نمیخوردند و فکری جز مقابله در سر نداشتند ، ولی اسپار تا کوس فکر دیگری داشت . بهمین جهت ازار دو دور شده ، در داخل کوهستان بجستجو پرداخته بود .

شایع شد که
اسپار تا کوس
میخواهد خبر
مهمی را به
اطلاشان
برساند .



بردگان جمع شدند و اسپار تا کوس بالای سنگی رفته ، پس از اندکی سکوت گفت :

« چند ساعت دیگر دوباره لژیونرها برمیگردند ؛ ما باید باز هم خود را آماده پذیرائی از آنها کنیم ! »

همهمه در گرفت و هر کس به کاری مشغول شد : عده‌ای سنگ جمع میکردند ، جمعی به مرتب کردن سنگرها پرداختند و از میان آنهمه ، یکنفر که راه استفاده از گیاهان داروئی را میدانست ، برای کمک به زخمیها برآه افتاد . و چند نفر هم در اطراف دیگهای غذا ایستاده بودند . و جیره غلامان را پخش میکردند . و آن چند نفر برای کسانیکه سهم بیشتری از غذا میخواستند شمشیرهایشان را حاضر نگهداشته بودند .

۹: اسپار تا کوس جستجو میکند ♦

او ساعتها در کوه گردش میکرد و به گذرگاهها سر میکشید تا شاید بتواند برای شکستن خط محاصره و بیرون بردن سپاهش از آنجا راهی پیدا کند. و هر بار که به اردو بر میگشت، از ذخیره غذائی خبر میگرفت و بیشتر توجهش به گودال آبی بود که در روز سوم حتی قطره‌ای هم در آن وجود نداشت.

روز چهارم فرا رسید. در این روز غلامان از کمی جیره غذائی بنای شکوه را گذاشتند و اسپار تا کوس، در حال خنده، بآنها می‌گفت که اگر خیلی گرسنه هستند خوب است کمرشان را محکمتر ببندند و وقتی که صحبت از تشنگی بمیان می‌آوردند، دست بزمین می‌برد و ریگی بر میداشت و بآنها میداد تا بمکند!

در اردوی پائین، لژیونرها، مثل همیشه، مشق میکردند و رژه می‌رفتند و بکار خودشان مشغول بودند.

وقتی که اسپار تا کوس از يك گردش طولانی برگشت چهره‌اش روشن‌تر شده بود و لبخندی رضایت بخش بر لب داشت.

او بلافاصله چند نفر از افسران را پیش خواند و دستور داد که هر يك دسته‌ای کوچک از غلامان را بردارند و به صخره‌های بالاتر بروند و پیچکهای محکمی را که در آنجا روئیده است بکنند و به اردو گاه بیاورند.

پیچکها حاضر شد. در اینموقع اسپار تا کوس دسته‌های دیگری را مأمور کرد که از الیاف آنها طنابهای بلندی ببافند. بافندگان کار خود را با عجله انجام دادند و طنابها را حاضر کردند بعد اسپار تا کوس به آزمایش آنها پرداخت.

۱۰: نقشه اسپار تا کوس چه بود ♦

شب فرا رسید، اسپار تا کوس یارانش را دور خود جمع کرد و نقشه و هدف خود را برای آنها شرح داد. آنوقت دسته کوچکی را انتخاب کرد تا به هر کجا که می‌رود او را همراهی کنند. بقیه بردگان هم بدو دسته تقسیم شدند: یکدسته چادرها را بعلامت استراحت برپا کردند و دسته دیگر سنگهای بزرگی را غلطانده، بالای سر لژیونرها بحالت آماده برای پرتاب، درآوردند.

همه این کارها با احتیاط و بی‌سرو صدا انجام شد.

پس از آن، همه آمدند و دور اسپار تا کوس را گرفته، در انتظار دستور بعدی او نشستند.

سکوت همه جا را گرفته بود و تنها صدائی که شنیده میشد صدای نگهبانهای طرفین بود که طبق رسوم و عادات نظامی، بدینوسیله هوشیاری و آمادگی طرفین را بهم اعلام میکردند.

۱۱-: اجرای نقشه ♦

اسپار تا کوس و یاران بر گزیده او طنابها را برداشته، با احتیاط از میان صخره ها گذشتند و به پرتگاه عمیقی رسیدند که کوه را به دو قسمت میکرد. در این قسمت چند درخت تنومند دیده میشد.

اسپار تا کوس و همراهانش طنابها را به تنه درختان محکم کردند و بآنها آویزان شدند و خود را از کوه پائین کشیدند.

بعضی از طنابها کوتاه بود. چند نفر از آنها فاصله انتهای طناب تا زمین را با پرش طی کردند



و همگی شان سالم به ته پرتگاه رسیدند.

کمی بعد، آندسته کوچک به نزدیکی اردوگاه لژیونرها رسیدند و در آنجا مخفی شدند. و در حالیکه شمشیرهایشان را در دست داشتند به انتظار نشستند.

عاقبت صدای مخصوص یکی از نگهبانان بلند شد. این علامت آغاز شبیخون بود. بلافاصله سنگهای بزرگی که از پیش آماده شده بودند پائین غلتیدند و بر سر لژیونرها فرود آمدند و اردوی آنها را برهم زدند.

وقتی که اسپار تا کوس و یارانش باولین چادر هجوم بردند، آخرین سنگ به پائین پرتاب شده بود، آنها چنان نعره ای کشیدند که انگار از حلقوم صد ها نفر بیرون می آمد و با این صدا لژیونرها دست و پای خود را بیشتر گم کردند و بی سلاح و با سلاح بطرف کوه، که بردگان چون سیلی از آن سرازیر شده بودند، فرار کردند. و خود را در دام آنها انداختند.

صبح روز بعد در آنجا حتی يك لژیونر هم دیده نمیشد. آنها یا کشته شده، یا فرار کرده بودند؛ اما تجهیزات و وسائشان را در اختیار سپاه اسپار تا کوس قرار گرفته بود.

این پیروزی نه تنها قدرت سپاه اسپار تا کوس را بیشتر

کرد، بلکه باعث شد که شهرت شکست ناپذیر بودن لژیونرهای رمی نیز از بین برود.

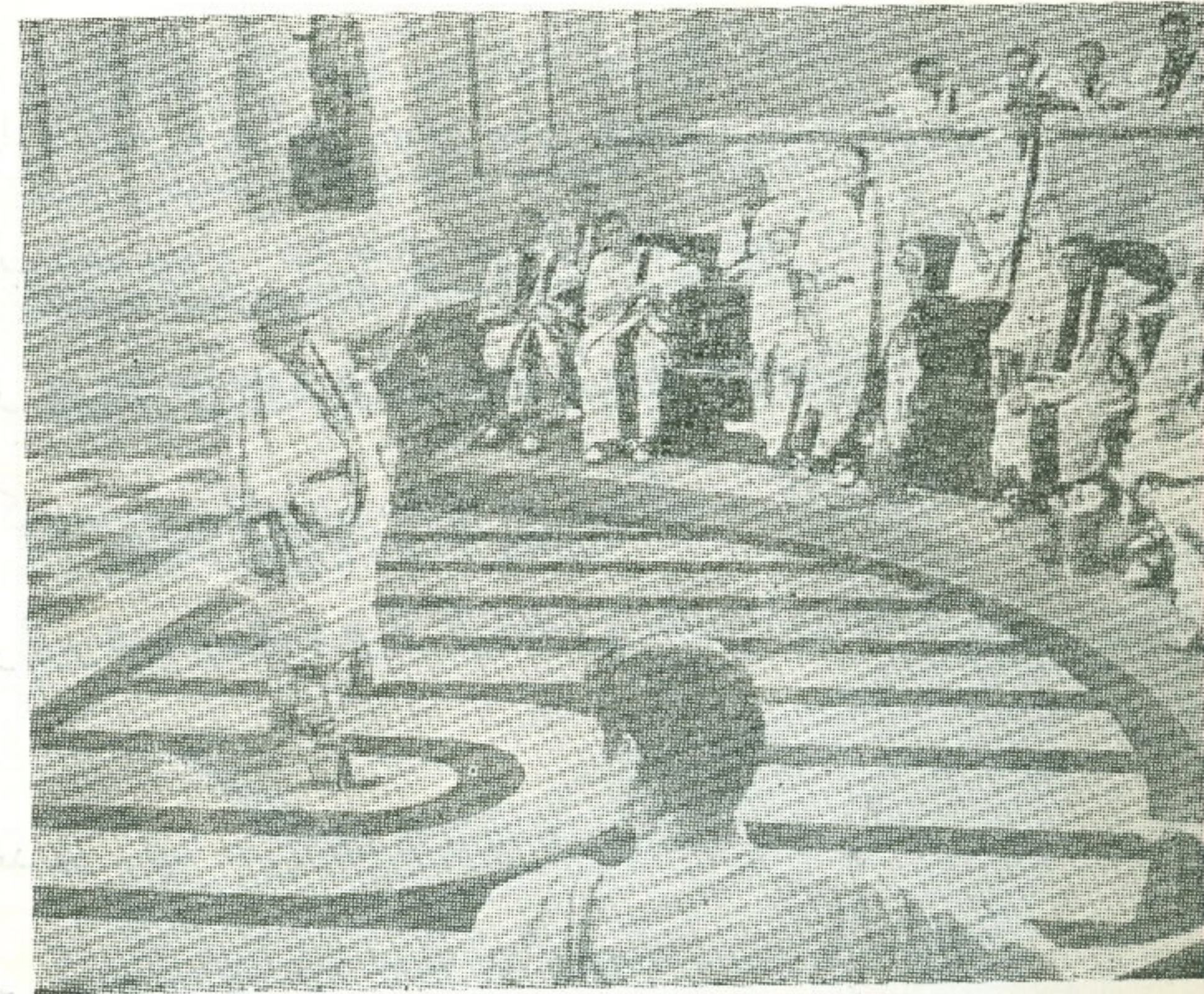
باین ترتیب در سال ۷۱ قبل از میلاد، فرمانروائی دوساله بردگان بر دامنه کوهها آغاز شد و اسپارتا کوس سپاهش را از وزوا حرکت داد و بطرف شمال براه افتاد.

۱۲:- سنای رم دستور میدهد ♦

اسپارتا کوس بهر جامیرسید با استقبال بردگان روبرو میشود و در هر

کجا جمعی از آنها به قشون او می-پیوستند.

در همین موقع سناتورهای رم از پشت تریبونی که در اختیار داشتند با لحنی شمرده سخن میگفتند و در حالی که وقار خود را حفظ



کرده بودند میخواستند خطری که موجودیت امپراطوری را تهدید می-کرد از میان برداشته شود.

در این مدت، پنج بار و هر بار، دوسپاه کامل، برای سرکوبی بردگان فرستاده شد. اما هر دفعه، اسپار تا کوس با پنج ستون از غلامانی که از سراسر ایتالیا آمده، و به سپاه او ملحق شده بودند، با آنها بجنگ برخاست و مجبورشان کرد که عقب نشینی کنند. او همیشه، قبل از آنکه با سپاه رم روبرو شود، بوسیله غلامانی که هنوز در شهرها مانده بودند، از نقشه دشمنانش خبر دار میشد و آنها را بدام میانداخت.

در ظرف این دوسال، یعنی پنج مرتبه‌ای که سپاه رم از اسپار تا کوس شکست خورده بود، لژیونرها، دوبار بدون همراه داشتن سر « آن وحشی » به رم بازگشته بودند بدون آنکه بتوانند از جایزه هنگفتی که برای اینکار در نظر گرفته شده بود، استفاده کنند. اما در عوض، هر بار با نیشخندهای موقرانه سناتورها روبرو میشدند و بار دیگر خود را برای جنگی که امیدی به پیروزی آن نداشتند، آماده میکردند.

۱۳ :- اوضاع تغییر میکند ♦

عاقبت روزی رسید که اسپار تا کوس با نود هزار غلام شورشی که از او اطاعت می کردند، خود را قادر بانجام کارهای بزرگتری دید، و فکر کرد که باید بکمک این نیرو سرزمین ایتالیا را که

زادگان غلامان نبود، ترك كند. از اینجهت، سپاهش را بسوی تپه - های وطنش، تراس، برد.

سپاه بردگان در این راه پیمائی به مشکلاتی برخورد: اسپارتا کوس فکر کرد که بهتر است به سرزمینی که کینه و انتقامی در آن نباشد، برود. و به سپاهیان دستور داد که به سمت شمال برگردند و آنها را بدون برخورد بامانعی، تا گذرگاهی که از آلپ میگذشت برد، و بعد آنها بطرف سرزمینهای که بخارج از ایتالیا منتهی میشد، رفتند:

در آغاز این راه، اسپارتا کوس برای اولین بار، با مخالفت گروهی از یارانش روبرو شد، این عده غلامانی بودند که نمیخواستند دامنه های حاصلخیز و پر برکتی را صاحب شده بودند، ترك كنند. اسپارتا کوس به بحث با آنها پرداخت، و برای ادامه راهی که در نظر داشت، دلایل بسیاری آورد، اما آنها به هیچوجه قانع نشدند.

در این زمان، سنا، لژیونرها را از کشورهای دیگر فرامیخواند و رم برای وارد آوردن ضربت قطعی به سپاهیان اسپارتا کوس خود را آماده میکرد، و این موضوعی بود که اسپارتا کوس بارها آنرا پیش بینی کرده بود همیشه در بحث با یارانش، روی آن تکیه داشت.

خطر قطعی و حتمی بود، و اسپارتا کوس نمیتوانست در باره

درست بودن پیش بینی های خود اصرار نکند. او هر بار که فرصتی پیش میآمد، همه ضررهائی را که از ماندنشان در ایتالیا ایجاد میشد، به یارانش گوشزد میکرد و در آخر، وقتی که نتوانست عقیده اش را به آنها بقبولاند، گفت که اگر لازم باشد، خود بتنهایی خواهد رفت. اما این تهدید هم در آنها اثری نکرد و آن عده در عقیده شان پا برجا ماندند. و آنوقت اودانست که مجبور است با یارانش بماند و برگردد - بجائی برگردد که سرانجام آن دفاع و مرگ بود!

سپاه بردگان بدون رهبری اسپارتا کوس گروهی غارتگر بی نظم بیش نبود. و حتماً در همان برخورد اول از لژیونر های جنگیده و با انضباط شکست میخورد. اسپارتا کوس با بی میلی دستور بازگشت داد.

۱۴ :- معامله با دزدان دریائی ♦

مدتی بعد، اسپارتا کوس چند نماینده برای معامله با دزدان دریائی سیرا کیوز، که دریای مدیترانه را کمینگاه خود ساخته بودند فرستاد. سیسیل پناهگاه این گروه بود. از آنجا بود که دزدان دریائی سیرا کیوز بدریا میرفتند و بکشتی ها حمله میکردند.

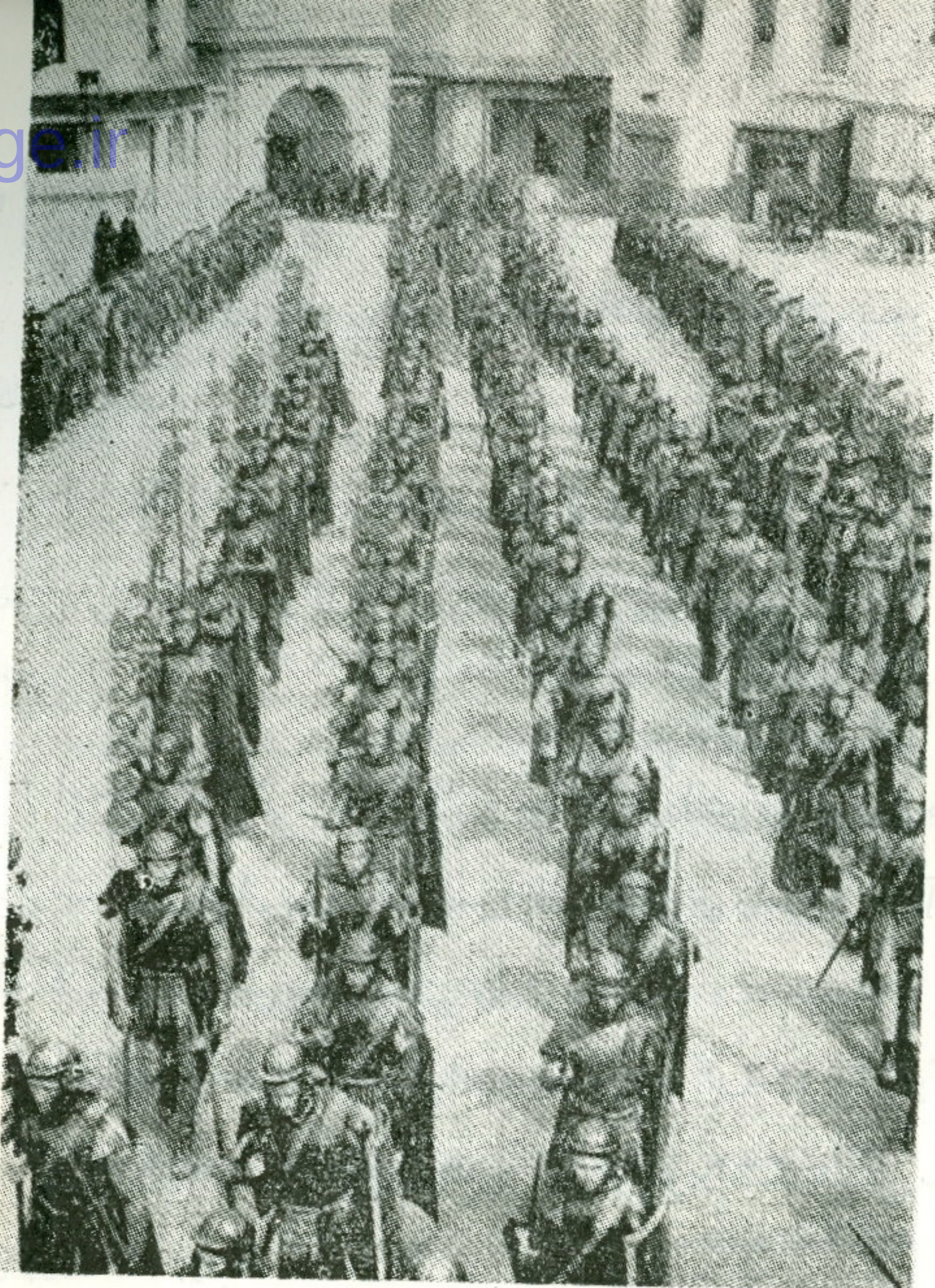
نمایندگان اسپارتا کوس در این جزیره با آنها وارد مذاکره شدند و موافقت شد در مقابل مبلغی، که همه آن پیش پرداخت بود افراد اسپارتا کوس بوسیله چند کشتی از راه گذرگاه باریک جنوب بخارج ایتالیا برده شوند.

پس از این موافقت، تراسی غول پیکر با سرعت قوایش را بطرف جنوب هدایت کرد. آنها پس از چند روز بمحل مقرر رسیدند. و منتظر کشتیها شدند؛ اما دزدان دریائی بقول خود وفا نکرده، پس از گرفتن پولها کشتیهایشان را برداشته، رفته بودند.

۱۵-: رم فکر چاره قطعی میکند ♦

سرانجام دولت رم تصمیم گرفت سپاه اسپارتا کوس را درهم بکوبد و غائله ای را که حیثیت امپراطوری را لکه دار کرده بود برای همیشه از بین ببرد. از اینجهت بهمار کوس لیسینیوس کراسوس بزرگترین سردار رمی مأموریت داده شد که باهشت لژیون کامل برای جنگ با اسپارتا کوس برود. اما کراسوس در پیروزی خود تردید داشت.

در این زمان سردار بزرگ دیگری بنام پمپی که با کراسوس رقابت داشت، از اسپانیا بر می گشت. کراسوس که نمیخواست



بپانهای به رقیب خود بدهد، با آنکه از لحاظ مخارج محدود و در مضیقه بود، سپاهش، را که همه سربازانی کار کشته و آزموده بودند برای جنگ آماده کرد و براه افتاد، طولی نکشید که بمقصد رسید.

۱۶-: پایان و سر نوشت ♦

در آنجا سپاه کراسوس بصورت نیمدایره ای در آمد و غلامان را محاصره کرد و راه فرار را بر آنها بست.

اسپارتا کوس به سر نوشتی که در انتظار سپاهیان بود کاملاً آگاهی داشت.

با آنکه بتنهایی قادر بنجات خود از راه دریا بود، اما در چنین موقعیتی ترك کردن یارانش را دور از جوانمردی دانست، و تصمیم خود را گرفت.

او جای افرادش را تغییر داد و بهترین مردانش را به پهلوهای سپاه فرستاد و امیدوار بود که سربازان کراسوس را، پیش از آنکه حمله کنند، با یورش بعقب نشینی وادار سازد.

اما این بار حساب او نمیتوانست درست در آید؛ زیرا بردگان بر اثر زندگی خوش و آرامی که در این اواخر داشتند همگی سست و تن پرور شده بودند.

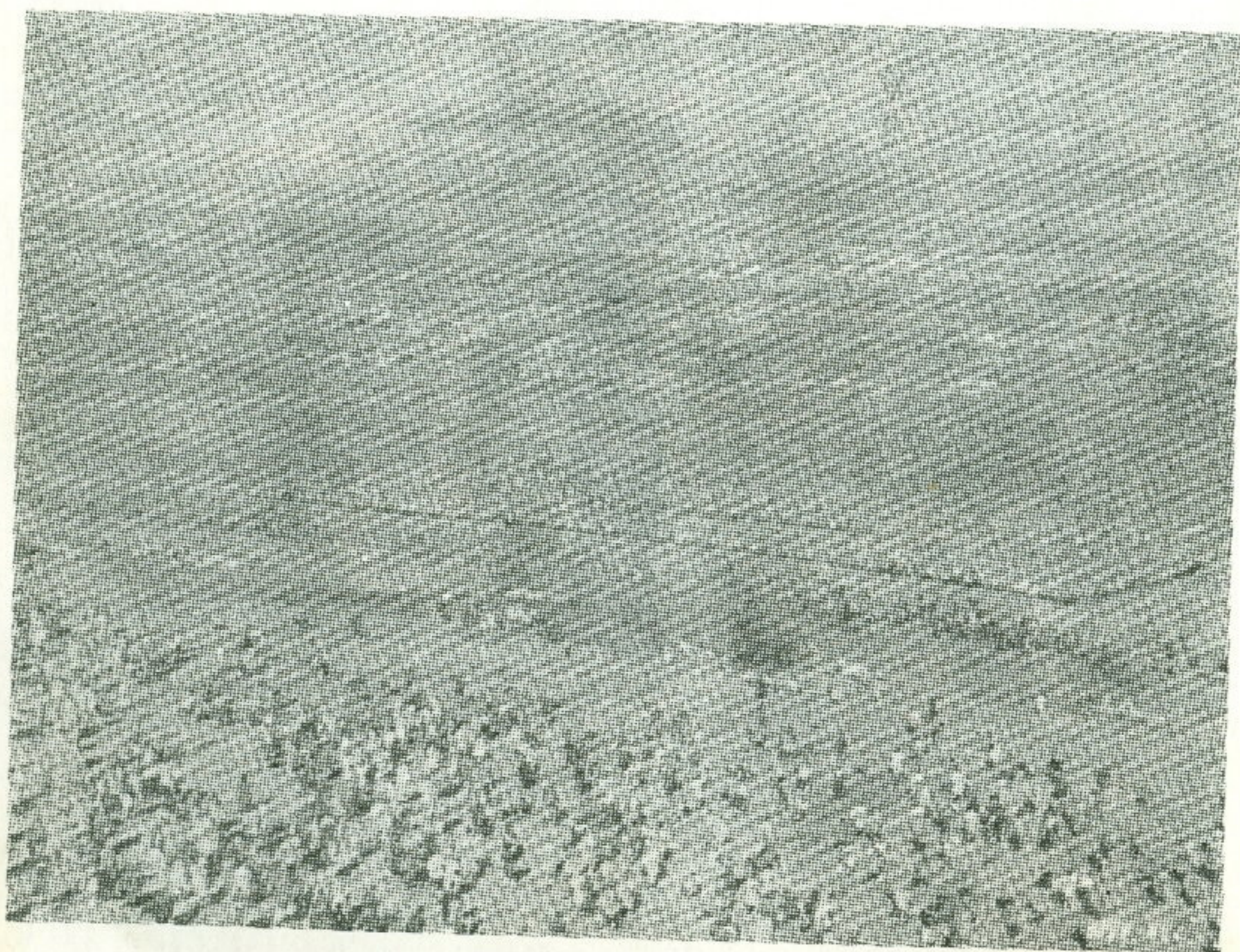
یورش آغاز شد. از همان لحظه های اول سرنوشت جنگ معلوم بود. لژیونرها که مانند کمربندی آهنین سپاه اسپارتا کوس را احاطه کرده بودند بکشتار بردگان دست زدند. کم کم بردگان روحیه خود را از دست میدادند و از مقابله با لژیونرها پرهیز میکردند.

اسپارتا کوس سوار براسبی سفید بود و مرتباً شمشیرش را بچپ و راست میزد لژیونرها را میکشت در عین حال باینطرف و آنطرف می-

تاخت و افرادش را بجنگ تشویق میکرد و بآنها میگفت:

«این آخرین جنگ ماست، جنگ مرگ و زندگی است.»

اما این حرفها نمی توانست در برابر لژیونرهاییکه سوریه را فتح کرده و باجنگ و ستیز از میان جنگلهای آلمان گذشته و نیز قبائل وحشی لیدی را سر جای خود نشانده بودند قدرتی ایجاد کند. آنها هم چون طاعون در میان بردگان افتادند، و به قلع و قمعشان پرداختند و سرانجام توانستند آنها را شکست دهند اسپارتا کوس باقیمانده قوای خود را جمع کرد و بقلب سپاه کراسوس زده تا شاید بتواند راه فراری پیدا کند؛ و اگرچه توانست افرادش را عبور دهد اما آنها بوسیله لژیونرهای سوار تعقیب شدند و چون خسته و وامانده بودند، در دامنه کوهی از رفتن باز ایستادند، پشت به کوه کردند و مانند پلنگهای زخمی جنگیدند. آنها چندین بار حمله لژیونرها را دفع کردند؛ اما هر بار از عده شان کاسته میشد.



در یکی از این حملات لژیونری گمنام ، نیزه‌ای را که به زمین فرو رفته بود بیرون کشید و خودش را به نزدیکی اسپارتا کوس ، که مشغول جنگ بود ، رساند و آنرا در پشت او فرو کرد .

تراسی غول پیکر بر زمین افتاد . بلافاصله این خبر در میدان جنگ پخش شد . بردگان اسلحه‌های خود را بر زمین انداخته ؛ بطرف شمال فرار کردند .

لژیونرها به تعقیب آنها پرداختند و بردگان وحشت زده بزودی با سپاه پمپی که از اسپانیا بر میگشت روبرو شدند .
کشتار بانه‌ها رسید .

باین ترتیب حادثه عجیبی که دو سال تمام امپراطوری بزرگی را را بخود مشغول داشته بود ، پایان پذیرفت .





از این سری منتشر
کرده ایم :

- ۲۵- رابینسون کروزو
- ۲۶- سفرهای گالیور
- ۲۷- پری دریائی
- ۲۸- صندوق پرنده
- ۲۹- پسرک بند انگشتی
- ۳۰- فندق جادو
- ۳۱- بانوی چراغ بدست
- ۳۲- شاهزاده موطلائی
- ۳۳- سلطان ریش بزی
- ۳۴- خرآوازه خوان
- ۳۵- آدمک چوبی
- ۳۶- جادوگر شهر زمرد
- ۳۷- سام وحشی
- ۳۸- سگ شمال
- ۳۹- آلیس در سرزمین عجایب
- ۴۰- اسب سرکش
- ۴۱- جک غولکش
- ۴۲- آیوانهو
- ۴۳- آرزوهای بزرگ
- ۴۴- بازمانده سرخپوستان
- ۴۵- کیم
- ۴۶- دوردنیا در هشتاد روز
- ۴۷- سرگذشت من
- ۴۸- اوردون
- ۴۹- هکلبری فین
- ۵۰- ملا نصرالدین
- ۵۱- گرگ دریا
- ۵۲- قام سایر
- ۵۳- ماجرای خانواده رابینسون
- ۵۴- کنت مونته کریستو
- ۵۵- وحشی کوچولو
- ۵۶- الماس شوم
- ۵۷- هرکول
- ۵۸- لرد جیم
- ۵۹- دختر مهربان ستاره‌ها
- ۶۰- شجاعان کوچک

- ۱- اردک سحرآمیز
- ۲- کفش بلورین
- ۳- نهنگ سفید
- ۴- فندق شکن
- ۵- پشه بینی دراز
- ۶- آرتور شاه ودلاوران میزگرد
- ۷- سندباد بحری
- ۸- اولیس و غول يك چشم
- ۹- سفرهای مارکوپولو
- ۱۰- جزیره گنج
- ۱۱- هاییدی
- ۱۲- شاهزاده‌های پرنده
- ۱۳- سفید برفی و گل سرخ
- ۱۴- شاهزاده و گدا
- ۱۵- اسپار تاکوس
- ۱۶- خیاط کوچولو
- ۱۷- جزیره اسرارآمیز
- ۱۸- خلیفه‌ای که لك لك شد
- ۱۹- دیوید کا پرفیلد
- ۲۰- الماس آبی
- ۲۱- دن کیشوت
- ۲۲- سه تفنگدار
- ۲۳- رابین هود و دلاوران جنگل
- ۲۴- خرگوش مشکل‌گشا





دانلود شده از

www.ParsGamers.com